

پژوهشی در باب ولایت تکوینی انسان از دیدگاه قرآن

آیت الله جعفر سبحانی*

محمد محمدرضایی**

چکیده

روح انسان توانایی آن را دارد که از طریق یک سلسله ریاضت‌ها، دست به اعمال خارق‌العاده‌ای بزند که به هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را با علوم تجربی متداول توجیه و تفسیر نمود. به چنین توانایی، ولایت تکوینی گویند. ریاضت‌ها از نظر اسلام به دو دسته قابل تقسیم‌اند: ریاضت‌های غیرمشروع مرتاضان و دراویش، و ریاضت‌های مشروع اولیاءالله؛ اولیاء الهی از طریق عبودیت و بندگی خدا به تکامل روحی و معنوی نایل می‌شوند که نتیجه آن تسلط بر جهان طبیعت است. چنین ولایتی و ولایت تکوینی است که راه کسب آن بر روی همگان باز است. بندگی خدا موجب مهار نفس و کسب بینش خاص و نیز سیطره بر جهان طبیعت می‌گردد. قرآن نمونه‌هایی از ولایت تکوینی انبیاء و اولیای الهی را گزارش می‌کند که بر اثر عبودیت خالصانه برای آنان حاصل شده است. البته یادآوری می‌شود که ولایت تکوینی، منافاتی با توحید افعالی ندارد زیرا چنین اموری به اذن و قوه الهی صورت می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: ولایت تکوینی، امور خارق‌العاده، ریاضت، بندگی خدا، عبودیت، روح.

* مرجع تقلید و از اساتید برجسته حوزه علمیه قم

** دانشیار دانشگاه تهران

مقدمه

روح انسان توانایی آن را دارد که از طریق یک سلسله ریاضت‌ها و سعی و کوشش در جهت قطع ارتباط نفس با جهان طبیعت، دست به اعمال خارق‌العاده‌ای بزند که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را با علوم تجربی متداول توجیه و تفسیر نمود. از دیدگاه اسلام، انسان از طریق ریاضت‌های مشروع که همان عبودیت و بندگی خداست، می‌تواند به قدرت عجیب روحانی نایل گردد و از طریق آن دست به یک رشته امور خارق‌العاده بزند؛ که به این توانایی ولایت تکوینی گویند. البته کسانی هم از طریق ریاضت‌های نامشروع مانند آنچه مرتاضان و دراویش انجام می‌دهند، سعی می‌کنند به این توانایی برسند که مورد تأیید اسلام نیست.

این مقاله بر آن است تا ولایت تکوینی انسان را از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار دهد و به سؤالات ذیل پاسخ دهد:

چه اموری موجب نیل انسان به مقام ولایت تکوینی می‌گردد؟

آیا چنین مقامی مورد تأیید قرآن است و اگر قرآن آن را تأیید می‌کند آیا روش خاصی را برای نیل به آن معرفی می‌نماید؟

معناشناسی ولایت

ولایت از ماده «ولی» به معنای نزدیکی و پشت سر چیزی قرار گرفتن است. غالباً ولایت به کسر واو، مصدر و به معنای نصرت و دوستی است اما ولایت به معنای سرپرستی و تسلط بر تصرف است و گاهی هر دو لفظ به هر دو معنا به کار می‌رود (ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ۴۰۵). اما ولایت در اصطلاح به دو معنا به کار برده می‌شود:

الف) ولایت تشریعی

ب) ولایت تکوینی

ولایت تشریعی، مقام و منصب قراردادی است که برای اداره شئون اجتماعی، به گروه برگزیده‌ای از جانب خدا داده می‌شود، مانند مقام نبوت و مقام زعامت؛ و به تعبیری، ولایت تشریعی یک مقام وضعی و قراردادی است که نتیجه آن، تسلط بر امور شرعی مسلمانان است که شامل زعامت سیاسی و اجتماعی و مرجعیت در معارف و احکام دینی است چنانچه قرآن

در این باره می‌فرماید: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» خدا و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید (نساء، ۵۹)؛ «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» آنچه را که فرستاده (او) به شما داد، بپذیرید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید (حشر، ۷).

چنین ولایتی، موهبتی الهی است که جز خواست خدا امر دیگری در آن دخالت ندارد. ولایت تکوینی ولایتی است که بنده‌ای از بندگان خدا، خواه پیامبر باشد خواه امام و یا شخصی دیگر، بر اثر عبودیت و بندگی، تکامل روحی پیدا کرده و بر جهان خارج از خود تسلط پیدا می‌کند، بنابراین چنین ولایتی، یک کمال روحی و امر وجودی اکتسابی است که نتیجه آن تسلط بر جهان و راه کسب آن بر روی همه باز است. برای آشنایی بیشتر با معنای ولایت تکوینی اشاره به آرای برخی فیلسوفان در این زمینه مفید خواهد بود.

دیدگاه فیلسوفان در باب ولایت تکوینی

فیلسوفان مسلمان با الهام از قرآن کریم، ولایت تکوینی انسان را می‌پذیرند؛ نظر به اهمیت ولایت تکوینی نزد آنان به آراء ابن‌سینا، شیخ اشراق و صدرالمتهلین به عنوان پایه‌گذاران سه مکتب فلسفی در دنیای اسلام اشاره می‌شود:

ابن‌سینا در این باره می‌گوید:

«إذا بلغك أنّ عارفاً أطاق بقوته فعلاً أو تحريكاً أو حركةً يخرج عن مثله فلا تتلقه بكل

ذلك الاستنكار فلقد تجد إلى سببه سبيلاً في اعتبارك مذاهب الطبيعة» اگر از عارفی به تو

خبری رسید که به نیروی خود می‌تواند کاری کند یا چیزی را حرکت دهد، یا خود

حرکتی کند که از توانایی دیگران بیرون است، آن را انکار مکن، زیرا اگر از طریق

طبیعی وارد شوی به این مقصد می‌رسی (ابن‌سینا، ۱۴۰۲، ج ۳، ۳۹۵).

وی در این سخن بر اصل امکان این توانمندی و عمومیت آن صحنه گذاشته و آن را امری طبیعی با طریقی خاص دانسته است. بنابراین خارج از وسع دیگران بودن این‌گونه امور نافعی اصل وجود امکان آن نیست.

شهاب الدین سهروردی نیز در این باره می‌گوید:

«فاعلم انّ النفوس اذا دامت عليها الاشراقات العلوية، يطيعها مادة العالم، و يسمع دعاءها في العالم الاعلى، و يكون في القضاء السابق مقدرًا انّ دعاء الشخص يكون سببًا لاجابة في شىء كذا. و النور الساغ من العالم الاعلى هو اكسير القدرة و العلم، فيطيعه العالم. و النفوس المجردة يتقرر فيها مثال من نورالله، و يتمكن فيها نور خلاق. و العين السوء هو لنورية قاهرة تؤثر في الاشياء، فتفسدها» بدان که هرگاه تابش اشراقات علویه بر نفس ناطقه انسانی هم چنان دوام یابد ماده جهان وجود در تحت فرمان وی آید و دعا و خواست‌های وی در عالم اعلی شنیده و اجابت گردد، چه آن‌که در جهان ازلی و قضای سرمدی که سابق بر آفرینش جهان بود چنین مقدر شده است که دعای اشخاصی، سبب اجابت فلان چیز و فلان امر بود و نور ساغ که از موطن جهان عقلی فیضان کند، خود اکسیر قدرت و دانش بود پس عالم وجود مطیع و فرمان‌بردار وی شود و جهان طبیعت در فرمان وی گردد و در نفوس مجردة انسانی مثالی از نور خدایی جایگزین و متقرر گردد و در او نوری خلاق متمکن شود و تأثیر چشمان بد هم در اشیاء عالم از ناحیه نور قاهری بود که در آنها اثر کرده و فاسد و تباه گرداند (سهروردی، ۱۳۷۳، ج ۲، ۴۵۲؛ ۱۳۷۷، ۳۸۰).

صدرالمتألهین نیز در کتاب «مبدأ و معاد» خویش در این باره می‌گوید:

«فلا عجب ان يكون لبعض النفوس قوة الهية تكون بقوتها كانهما نفس العالم يطيعها العنصر طاعة بدنها لها، سيما و قد علمت ان جميع العنصريات و جميع الاجرام مطيعة للمجردات، فاذا زادت النفس في التجرد و التشبه بالمبادة ازدادت قوة و اذا كان لها التأثير في المزاج والكيفيات التي هي المبادة احوال هذه العالم فيكون لها التأثير بكثير من الغرائب» اسباب شگفتی نیست در این که بعضی نفوس از چنان قوه‌ای الهی برخوردار شوند که گویی آنها نفس عالم‌اند و طبیعت عنصری همانند بدن از آنها تبعیت می‌کند، به خصوص با توجه به این که دانستی که عناصر و اجرام همگی مطیع مجردات‌اند؛ پس چنان‌چه نفس در تجرد و تشبه به مبادی فزونی یابد قوتش فزونی می‌یابد و وقتی در مزاج و کیفیاتی که مبادی احوال این عالم‌اند تأثیر گذارند، بر بسیاری از غرایب قادر خواهند بود (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ۴۸۲).

بر اساس این عبارت ملاصدرا بعضی از نفوس از چنان نیروی الهی برخوردارند که می‌توانند در عالم طبیعت، تصرف کنند.

بنابراین به نظر فیلسوفان مسلمان ولایت تکوینی، امری ممکن و با اصول عقلی نیز سازگار است. البته از نظر اسلام این روح است که می‌تواند بر اثر یک سلسله احکام عبادی به صفات و کمالاتی نایل گردد که بر اثر آنها به یک سلسله امور خارق‌العاده دست یابد. گستره این امور خارق‌العاده اعم است از تصرف در جهان یا انسان و نیز آگاهی از نیت‌ها و ضمائر دیگر انسان‌ها که خود شاخه‌ای از علم غیب است.

روح: حقیقت انسان

انسان غیر از بدن، ساحت دیگری به نام روح دارد که حقیقت انسان در گرو آن است. روح بعد از مرگ بدن به حیات خود ادامه می‌دهد. بدن انسان به دلیل جسمانیتش، محدودیت‌هایی دارد اما روح انسان از نظر تکامل، نامحدود است و می‌تواند به قرب الهی برسد؛ یعنی انسان بر اثر عبادت می‌تواند به مقام و موقعیتی نایل گردد که فعالیت‌های او، ربوبی و الهی شود. وی در آن صورت می‌تواند به خلاقیت‌هایی در نظام تکوین، سیطره پیدا کند. در «مصباح الشریعة» باب دوم، روایت نخست آمده است: «قال الصادق(ع): العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة» (۵۳۶). عبودیت و بندگی برای خداوند، انسان را به منزلتی می‌رساند که به صفات حضرت «رب» متّصف می‌شود و هرچه در این مسیر کامل‌تر گردد، صفات ربوبی حق بیشتر در او تجلّی می‌یابد. از همین‌رو اولیای الهی به اوصافی نایل می‌آیند که غافلان را از آن بهره‌ای نیست. البته نه این‌که انسان بر اثر عبادت، خدا شود، زیرا انسان که ممکن‌الوجود و موجود فقیری است، هیچ‌گاه غنی مطلق و واجب‌الوجود نخواهد شد بلکه مقصود آن است که انسان بر اثر عبادت می‌تواند به مقامی دست یازد که بتواند در پرتو آن در طبیعت تصرف کند.

در حدیثی که به قرب نوافل معروف است پیامبر گرامی به مقامات بلند سالکان راه حق و پویندگان راه عبودیت و بندگی این‌گونه اشاره می‌نماید:

«ما تقرب الیَّ عبدٌ بشیءٍ احبَّ الیَّ مما افترضت علیه و انه ليقرب الیَّ بالنافلة حتی احبه فاذا

احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی

بیطش بها ان دعانی اجبته و ان سالتی اعطیته». هیچ بنده‌ای به وسیله کاری، نسبت به من تقرب نجسته که محبوب‌تر از انجام فرایض بوده باشد؛ بنده من با گزاردن نمازهای نافله آن‌چنان به من نزدیک می‌شود که او را دوست می‌دارم وقتی او محبوب من شد، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن کار صورت می‌دهد، هرگاه مرا بخواند اجابت می‌کنم اگر چیزی از من بخواهد می‌بخشم (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ۳۵۱).

با توجه به این حدیث، انسان در سایه انجام فرایض و نوافل به چنان حدی از کمال و قدرت معنوی می‌رسد که صداهایی را که دیگران با نیروی عادی نمی‌شنوند، او می‌شنود، صورت‌ها و اشباحی را که با دیدگان عادی نمی‌بینند، می‌بیند. خواسته‌ها و حاجت‌های او برآورده می‌شود، خلاصه دوست خدا می‌شود و عمل او، عمل خدایی می‌گردد، یعنی دیده و گوش او در پرتو قدرت الهی نافذتر و شنواتر می‌گردد.

برخی از افراد نظیر مرتاضان نیز بر اثر یک رشته ریاضت‌های سخت می‌توانند به درجه‌ای از کمال نفس برسند و قدرت انجام یک سلسله امور خارق‌العاده را پیدا کنند ولی این روش از نظر اسلام مجاز نیست. زیرا اسلام الگو و اسوه مؤمنان را پیامبر می‌داند و رهبانیت را مردود خوانده و تنها راه درست برای وصول به کمالات معنوی را عبادت معرفی می‌کند. البته این یک سنت الهی است که اگر کسی به ریاضت نفس بپردازد، اثر طبیعی آن، این است که بتواند برخی از امور خارق‌العاده را به انجام برساند. اشاره به نمونه‌ای از کارهای مرتاضان قابل توجه است.

مرتاض هندی به نام هاریکن را درحالی که زبان خود را در دهان برگردانیده و لب‌ها را دوخته و سوراخ‌های بدن خویش را با موم بسته بود در میان تابوت گزاردند و تابوت را مهر و موم کردند و در میان قبر نهادند، شب و روز نگهبانان اطراف تابوت را زیر نظر گرفتند. پس از شش هفت روز تابوت را از قبر درآوردند و دیدند مهرهای آن دست نخورده است. مرتاض را از میان آن بیرون کشیدند، دیدگان او شیشه‌ای، دست و پایش خشک، پوستش چین خورده شده و ضربانی در شرایین نداشت. دهان و بینی و گوشش را باز کرده آب گرم به سر او ریختند و تنفس مصنوعی دادند پس از نیم ساعت بیدار شد (سبحانی، ۱۳۷۷، ۲۰۲).

هر توجیهی که این قبیل اعمال داشته باشد در واقع با رویکرد علم‌گرایی و تجربه‌گرایی افراطی روزگار ما که همه چیز را به ماده و امور تجربی محدود کرده و روش کشف حقایق را تنها روش مکانیکی تجربی می‌داند، سازگار نیست و اثبات می‌کند که ماورای جهان ماده و تجربه، جهان دیگری وجود دارد که تابع قوانین مادی و تجربی نیست بلکه خود قوانین خاص خود را دارد.

همچنین از نظر اسلام انجام این اعمال به دلیل اضرار به بدن، جایز نیست. زیرا از دیدگاه اسلام ما مجاز نیستیم با بدن خود هرگونه که خواستیم رفتار نماییم، چرا که بدن امانتی است که از طرف خدا به ما داده شده است. ما تنها از راه‌های مجاز که همان راه عبودیت است، می‌توانیم به کمالات برتر دسترسی پیدا کنیم. انسان بر اثر عبودیت می‌تواند به قرب الهی نایل شود و منظور از قرب الهی آن است که هرچه می‌تواند، کمالات الهی را در خود متحقق سازد که در این صورت به کمال مطلق نزدیک‌تر خواهد شد. عبودیت، یک سلسله آثار وضعی دارد که از نظر قرآن به برخی از آنها اشاره می‌شود.

آثار تکوینی بندگی خدا

۱. مهار نفس

نخستین اثر عبودیت، تسلط انسان بر خواهش‌ها و هواهای نفسانی است. بر اثر عبودیت، نفس اماره مهار شده و روح انسانی بر نفس ولایت پیدا کرده و اختیار آن را به دست می‌گیرد. قرآن یکی از آثار عبادت نماز را کسب حالتی می‌داند که بر اثر آن، انسان بر هوای نفس غلبه کرده به گونه‌ای که گناه نمی‌کند یا بر اثر انجام عبادت روزه، می‌تواند به تقوایی نایل گردد که موجب خویشنداری از گناه می‌شود: «ان الصلاة تهی عن الفحشاء و المنکر» نماز انسان را از بدی‌ها و منکرها باز می‌دارد (عنکبوت، ۴۵).

۲. بینش خاص یا بصیرت

یکی دیگر از آثار عبودیت آن است که انسان در سایه صفا و روشنایی باطن، بینش خاصی پیدا کرده که در پرتو آن حق و باطل را به روشنی تشخیص می‌دهد و گمراه نمی‌شود:

الف) «یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا دارید برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد (انفال، ۲۹). منظور از فرقان، همان بینش خاصی است که سبب می‌شود که انسان حق و باطل را خوب بشناسد.

ب) «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و يجعل لکم نوراً تمشون به» ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا دارید و به پیامبر او ایمان بیاورید، (خداوند) دو سهم از رحمت خویش به شما می‌دهد و برای شما نوری می‌دهد که با آن طی طریق بکنید (حدید، ۲۸). مفاد این آیه حاکی از آن است که تقوا و ایمان در همین جهان نورآفرین است و به کمک این نور می‌تواند حق را از باطل تشخیص داد.

۳. سیطره بر طبیعت و بدن

بندگی خدا باعث می‌شود که اراده انسان قوی گردد و اراده قوی بر بدن سیطره پیدا می‌کند و حتی می‌تواند نفس خود را از بدن جدا سازد و بدون بدن، خود را مشاهده نماید.

آیات قرآن حاکی از آن است که معجزاتی که پیامبران الهی به اذن خداوند انجام می‌دهند، معلول نفوس و ارواح پاک آنها است. آنها بر اثر قدرت و اراده نافذشان و نیز کمالات معنوی روحشان، دست به یک سلسله کارهای غیرعادی می‌زنند: «ما کان لرسول أن یأتی بآیة الا بإذن الله» هیچ پیامبری نمی‌تواند معجزه‌ای بیاورد جز به اذن خداوند (غافر، ۷۸). ظاهر این آیه به گواهی لفظ «یأتی» این است که انجام دهنده کار غیرعادی، خود پیامبران هستند، یعنی نفوس آنها به مرحله‌ای از قوت و خلاقیت می‌رسد که می‌تواند چنین اموری را پدید آورد. البته تصرف آنها در نظام تکوین به اذن و فرمان خدا صورت می‌گیرد.

همچنین از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که کارهای غیرعادی ساحران، معلول خود آنها و اثر مستقیم نفوس آنهاست و در عین حال باید به اذن الهی صورت گیرد: «فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله» مردم از دو فرشته به نام هاروت و ماروت، مطالبی آموختند که به وسیله آن میان زن و شوهر تفرقه می‌افکندند ولی آنان به کسی بدون اذن پروردگار ضرر و زیانی نمی‌رسانند (بقره، ۱۰۲). از ظاهر این آیه برمی‌آید که تفرقه و جدایی میان زن و شوهر و متضرر ساختن دیگران تأثیر مستقیم روح خود ساحران است اگرچه تأثیر نفوس و اعمال آنان بدون اذن خداوند صورت نمی‌گیرد. بنابراین کلیه خوارق عادات اعم از

معجزات و کرامات یا سحر و ریاضت همگی مربوط به نفوس یا پدید آورنده آنها بوده، اگرچه تأثیر آنها منوط به اذن خداست.

همچنین شواهد دیگری در قرآن وجود دارد که دلالت بر آن دارد که عامل مستقیم کارهای خارق العاده، نفوس عاملین آنها است؛ از آن جمله است:

الف) قدرت‌نمایی یاران سلیمان

یاران حضرت سلیمان کارهای خارق العاده‌ای به انجام رساندند که قرآن آنها را به اذن خدا به خود آنها نسبت می‌دهد. حضرت سلیمان ملکه صبا را احضار کرد ولی قبل از احضار به حاضران در مجلس خود چنین گفت: «یا ایها الملاء ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین» ای بزرگان؛ کدام یک می‌توانید تخت او را برای من بیاورید پیش از آن‌که بلقیس و همراهان او مطیعانه وارد شوند (نمل، ۳۸).

یک نفر از حاضران در مجلس گفت: «أنا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین» پیش از آن‌که تو از جای خود برخیزی (مجلس به پایان برسد) من آن را می‌آورم و من بر این کار توانا و امینم (نمل، ۳۹).

فرد دیگری که مفسران او را آصف برخیا وزیر سلیمان و خواهرزاده او می‌دانند، اعلام کرد که در یک چشم برهم زدن، می‌تواند آن را بیاورد: «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی» کسی که نزد او دانشی از کتاب بود چنین گفت: پیش از آن‌که تو چشم به هم بزنی من آن را در این مجلس حاضر می‌کنم ناگهان سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید و گفت این نعمتی است از جانب خدا بر من (نمل، ۴۰).

از ظاهر این آیات برمی‌آید که عامل این کارهای خارق العاده، تأثیر نفوس افراد و با اذن الهی بوده است؛ زیرا:

۱- سلیمان از آنان می‌خواهد که این کار را انجام دهند و آنان را بر این کار قادر و توانا می‌داند؛

۲- فردی که گفت من تخت بلقیس را پیش از آن‌که تو از جای خود برخیزی حاضر می‌کنم در ادامه گفت من بر این کار قادر و توانا هستم. اگر واقعاً چنین امری از عهده او خارج بود، چگونه می‌گوید من از عهده این کار بر می‌آیم؛

۳- فرد دوم گفت: من آن را در اندک زمانی به اندازه یک چشم برهم زدن می‌آورم و این کار خارق‌العاده را به خود نسبت می‌دهد؛

۴- خداوند، علت توانایی فرد دوم را آشنایی او با علم کتاب می‌داند و چنین علمی مخصوص بندگان صالح و مقرب خداوند است که بر اثر عبودیت به چنین مقامی رسیده‌اند.

ب) قدرت‌نمایی حضرت سلیمان

قرآن در مورد حضرت سلیمان نقل می‌کند که باد به فرمان او به هر طرف که می‌خواست جریان پیدا می‌کرد. مسیر باد که جزء نظام آفرینش و تکوین است به اراده نافذ سلیمان تعیین می‌گردید: «و لسليمان الريح عاصفة تجري بامرہ الى الارض التي باركنا فيها و كنا بكل شيء علمين»؛ و برای سلیمان تند باد (رام کردیم) که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم جریان می‌یافت و ما به هر چیز دانا بودیم (انبیاء، ۸۱).

از تعبیر «تجری بامرہ» برمی‌آید که باد به فرمان او جریان پیدا می‌کرد، یعنی تعیین وقت حرکت و مسیر آن و توقف آن همه به اراده نافذ سلیمان بستگی داشت. حتی آیهای دیگر بر آن دلالت دارد که جنیان نیز در تسخیر او بودند و آن چه او از آنها می‌خواست انجام می‌دادند: «من الجن من يعمل بين يديه باذن ربہ..... يعملون له ما يشاء»؛ گروهی از جن در برابر او به فرمان خداوند کار می‌کردند و برای او آن چه می‌خواست انجام می‌دادند (سبا، ۱۳-۱۲).

ج) تصرف حضرت یوسف در بینایی پدر

قرآن بر آن است که پیراهن حضرت یوسف بینایی از دست رفته حضرت یعقوب را دوباره به او بازگرداند چنانچه می‌فرماید:

«ذهبوا بقميصي هذا فالقوه على وجه ابی یأت بصیراً» بروید پیراهنم را بر چهره پدر بیفکنید تا او نعمت بینایی خود را به‌دست آورد (یوسف، ۹۳). «فلما ان جاء البشير الفاه على وجهه فارتد بصیراً» هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت او افکند او بینایی خود را باز یافت (همان، ۹۶).

از این آیات نیز برمی‌آید که اراده و خواست و قدرت روحی حضرت یوسف در باز گردانیدن بینایی پدر خویش مؤثر بوده است، یعنی حضرت یوسف می‌تواند به جهت عظمت روحی که پیدا کرده است در طبیعت تصرف کند.

د) تصرف‌های حضرت مسیح در طبیعت

قرآن یک سلسله کارهایی مانند شفای کور مادرزاد، زنده کردن مردگان و آفریدن پرنده‌ای از گل را، به حضرت مسیح نسبت می‌دهد که دلالت بر آن دارد که همه این کارها از نیروی باطنی و اراده خلاقه او سرچشمه می‌گیرد:

«و اذ تخلق من الطین کھیة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و تبری الاکمه

والابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی» هنگامی که از گل، صورت پرنده‌ای را به اذن من

ساختی، در آن دمیدی، و به اذن من پرنده می‌شد و کور مادرزاد و پیسی را به اذن من

شفا می‌دادی و مردگان را به اذن من زنده می‌کردی (مانده، ۱۱۰).

اگر در تعابیر این آیه دقت شود، خدا به حضرت عیسی می‌فرماید: تو خلق کردی، تو شفا دادی، تو زنده کردی. البته خداوند همه افعال حضرت عیسی مسیح را به اذن خود مقید نموده است. زیرا بر اساس توحید افعالی، هرکاری به اذن و قوه الهی صورت می‌گیرد.

همچنین از پیامبر گرامی اسلام معجزات زیادی نقل شده است که قرآن نیز به برخی از آنها اشاره می‌کند: «اقتربت الساعة و انشق القمر و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر» رستاخیز نزدیک گردید و ماه شکافته شد، هنگامی که نشانه‌ای (اعجازی) ببینند روی می‌گردانند و می‌گویند همه اینها سحر و جادو است (قمر، ۲-۱).

امیرمؤمنان علی(ع) نیز در خطبه قاصعه امور خارق‌العاده‌ای را به پیامبر(ص) نسبت می‌دهند: هنگامی که مشرکان مکه برای صدق دعوی پیامبر(ص) از او خواستند که درختی را از جای خود کنده و در برابر ایشان بایستند. پیامبر گرامی اسلام(ص) رو به درخت کرد و گفت: هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان داری و می‌دانی که من پیامبر خدا هستم با همان رگ و ریشه‌ات از جای خود کنده شو و به اذن خداوند در برابر من بایست.

آن حضرت در ادامه می‌فرماید: به خدایی که پیامبر(ص) را به حق برانگیخته است درخت در حالی که صدای مهیبی از او برخاسته بود، صدایی به سان صدای پر و بال زدن مرغ‌ها، با همان رگ و ریشه‌اش از جای خود کنده شد و در برابر پیامبر گرامی(ص) ایستاد و شاخه بلند خود را بر سر پیامبر(ص) و برخی از شاخه‌های خود را بر دوش من افکند و من در طرف راست آن حضرت بودم. آن گروه متکبر و گردن‌کش با دیدن چنین آیت الهی، بار دیگر از او خواستند که درخت دو

نیم گردد. نیمى بماند و نیمى به جای خود بازگردد. پیامبر(ص) امر کرد، درخت نیز به همان صورت درآمد. بار دیگر خواستند پیامبر امر کند که آن نیم دیگر نیز به جای خود بازگردد، پیامبر امر کرد، آن نیم دیگر به جای خود بازگشت (نهج البلاغه، خطبه قاصعه).

از مجموع این مطالب به خوبی برمی آید که انسان می تواند بر اثر عبودیت الهی به مقامی برسد که دارای ولایت تکوینی در هستی شود و این ولایت به روح و اراده چنین انسانی مربوط است. البته برخی گمان کرده اند که اگر این امور را به انبیاء و امامان و اولیاء الهی نسبت دهیم، موجب شرک خواهد شد. در پاسخ می توان گفت: انتساب چنین اموری به انبیاء و اولیاء الهی هنگامی شرک خواهد بود که آنان در مقام ایجاد و انجام فعل مستقل تصور شوند و برای آنها فعلیتی منهای اذن الهی تصور کنیم. اما هنگامی که همه این اعمال را به اذن و قوه الهی بدانیم هرگز دچار شرک نخواهیم شد؛ زیرا همه علل در نهایت به خدا منتهی خواهد شد. از این قبیل است سخن گفتن و حرکت انسان که توسط انسان صورت می گیرد ولی انسان همه توان و قدرت خود را از خداوند گرفته است.

نتیجه

از مجموع مطالب می توان چنین نتیجه گرفت:

۱. روح و روان انسان توانایی آن را دارد که بر اثر ریاضت، دست به اعمال خارق العاده ای بزند که به هیچ وجه نمی توان آنها را با علوم تجربی توجیه و تبیین کرد؛
۲. از نظر اسلام انسان توانایی آن را دارد که بر اثر عبودیت خالصانه و ریاضت های مشروع نفس او به قدرت عجیبی دست پیدا کند که بتواند در طبیعت و بدن خود تصرف کند و این همان مقام ولایت تکوینی است؛
۳. ولایت تکوینی ولایتی است که هم فیلسوفان و هم شواهد تجربی و هم آیات قرآنی بر آن صحه گذاشته اند؛
۴. از آنجا که از نظر اسلام، عبادت موجب تحصیل ولایت تکوینی می شود، نفس عبودیت خالصانه، خود دارای آثار و برکات وضعی است که می تواند در جهت نیل به قرب الهی کارآمد باشد؛

۵. قرآن یک سلسله امور خارق‌العاده را به پیامبران الهی نسبت می‌دهد که به اذن خدا به انجام رسیده‌اند و این امر منافاتی با توحید افعالی ندارد.

فهرست منابع

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

- الامام جعفر الصادق(ع)، مصباح الشریعة، بیروت: منشورات مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه.ق.

- ابن اثیر، محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.

- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، تهران: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۲ق.

- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۰۸ق.

- سبحانی، جعفر، اصالت روح از نظر قرآن، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۳۷۷.

- سهروردی(شیخ اشراق)، شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح و

مقدمه هنری کرین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

- —————؛ حکمة الاشراق، ترجمه و شرح سیدجعفر سجادی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

- صدرالمآلهین، المبدأ و المعاد، به تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و

فلسفه ایران، ۱۳۵۴.

- کلینی (ثقة الاسلام)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.